انچه پرستیم دیدم که بسیارست و بست نیست جز آدم درین عالم که بسیارست دست خان مذکور آداب بجا آورد ✦

رقعه ۳۵ فرزند عالیجاه شغل و عمل بال مجال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر نمی گردد ✦

غفلت از روز جزا دیدار ع داد دادا از دست غفلت دادداد رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه مهما

خوش تجویز و خوش تمیز در همه چیز میدانیم ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ محمد بیگ خان را تغییر کردن

و شیر انداز خان را فوجداری سورٹھه دادن عجب عجب خواتم امور از شخصیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع

سیمای آدم آینه حال باطنست اینجا پنجهزاریان سپاهی منش مثل قطب الدین خان بوده اند ✦ اگر شما سید

کمال و سید مراد را که دران صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضایقه نبود ✦ بهر تقدیر فوجداری سرکار

مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شده ✦ از نوکران قدویت نشان خود هر کرا لائق دانند بر گمارند

امان الله بیگ بهادر بیگ شروانی اگر دوری از ان نور الابصار اختیار کنند ظاهر است تحمل این کار توانند شد ✦

دیانت داری و واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست ✦ ضایع کاران مطلب جو موجود ✦ و خوش کردار ان

راست گو مفقود ✦ حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره

سیفر میرودند ✦ اما در عصر اعلی حضرت بندهای نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفتر داران هوشیار

بسیار پیش می آمدند ✦ و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند

یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج

مطلوب بود ✦ در حالت تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار بهم رسیدند ✦ حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بجلیه

راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم ✦ و یافته نمی شود ✦ از نایابی آدم کار آه آه رقعه ۳۷ فرزند عالیجاه ایشان

که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند ✦ در باره حاجی پور

و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر و جور خطیر میشود و از پتنه گنج و قریب لشکر کولیان راه

میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب البته میبرند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح

کرده اند ✦ و او تهانجات بخویشان خاص و مردار خوار سپرده ✦ مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند نمیتوانند شد

سر بفریاد زد ✦ حیف صد حیف ✦ وقت چون سیف میگذرد ✦ و طمع بنا بلی دنیا و خوف ایزد جل علا از خاطر میرود

فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام
بوده اند و با سکان شهر محارست دارند و داشکان میگویم که در دار الجزا رعایت و غفلت از احوال عمال ماخوذ
خواهیم شد واقعه نگار و هرکارهای معتبر و محتاط در محال بگذارند و در روزمره اعمال حکام بخواهند و بر وقت تبلافی پردازند

رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی

فردا چو پرسش گنهم روز حشر خواهد شد تمسکات گناهان خلق پاره کنند

عبد الله رحمت حق پیوست ما را و خلق الله را درین خسارت خوشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع
نداریم عبد المجید خان پسر کلان او چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند
امری خطیر تر از قضا نیست که بندهای اهل شانه بقول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضا شیخ الاسلام
در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب الناس در کالمعدوم

رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه

فرزند عالیجاه ما دار و نوعه عرض مکرر شما را محتاط شنیده ایم اینجا سپارش خان شاه میر با وصف منصب بیش و جاگیر
میر حاصل آغشته غرض است و متصدی این کار را دیانت شرط است عبد الدین پسر لاور خان که پیش ایشانست اگر این
جوهر صمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این دخته از خود رفته بغرض
پیوسته جویای انسانست و آن حکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بغیر
که جوهریست از خلقت جبلی و مصقله آب و تاب آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر هیچ ممر محتاج و در ماندن نماند
و جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پرده صفایش نگردد

رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه

از چار کوندهٔ تا قادر آباد بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری
نخواهد بود العاقل تکفیه الاشارة شما را خبر دور و نزدیک و دیر رسد از احوال بد روز جزا اعلم ندارید
اگر مال بی اکمال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن بدر الکیفر عمل سانیدن عدلست الدنیا مزرعة
الآخرة انتظار جواب داریم و ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که در بارهٔ ستمگاران جز

رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه

داد مظلومان جای غیری اثر ندارد

جانا عزیزا چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد
بانتهای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند ارجمند نوشتیم که تماشا تلذذ نباشیم و چندین چیز بهترین اعمالست روزمره
بکردم بدهر بخیلان بعدم حصول مقصد نذر بخلیدن مردم خوب مزاج و نخواستن با اهل احتیاج صحبت داشتن با اهل

جستجو کردن تابلان با استعداد و باز دادن پیش خود بمردم جهال و دادن ارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از
سوال کرم داشتن اهل فضل متصرف بودن مزاج بعدل و میل نکردن باقوال غیر عقاید و بیخبر بودن از احوال
متوکلان بی مکاره و غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند و پیش داشتن جمعیت مصالح امور دنیا
و عقبی نمودند و درین عصر هم مردم خوب بسیار اما دلی تعرض و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهرا بعد چندی برتر از این
خواهد شد فردوسی وضع زمانه در فکرم که مبادا ازین بتر گردد شما که داعیه جهانبانی دارید
بجویید و بخواهید و بگیرید و نگاه دارید رقعه ۴۲ فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ پهلواری که آن
عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال و جمال همه صفات فرسیت دارد
بر اسپ نیلو فرو چوا چندن که بتواتر سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها پر محظوظند و دو اسپ کی بنام خوشخرام و مبارقتار
پیشکش امانت خان که در اهتمام الهیار خان طیار شده اند برای آن فرزند می فرستادیم اما اختر بیگی مشک
میریزد که اسپان خوب چرا میدهند بهر حال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر
بسیاق گهاره از نوشته وکیل و اظهار جوابیس شنیده باشند حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان
و لشکریان گذشت الحمد لله که صورت این بسیاق سراپا اشتیاق بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین
از کثرت سیئات کائنات میگویند اما عمل دائی در انفاع و ضرر از خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این
بیچاره ناکاره میرود قلعه ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند
که باجی دهون دهون قلعه برنالا باسم نول بار موسوم میشود تفصیل لورش بار از کنیزان خود بپرسند رقعه ۴۴ فرزند
عالیجاه عمدة احمد آباد میر عرب درویش دیده اند البته باز برند و سلام این شرمنده عقبی و طالب دیار ابلاغ نمایند
و خیر عواقب امور و سلامت کیان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی با اجل و دوری از حسن عمل عمر این غافل
بیحاصل گذشت و قدری که مانده نیز لاحاصل میرود و قدم حیات پیش رو و فکر نجات پس سر فردا آنچه ما کردیم خود
هیچ نابینا کرده در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه ۴۵ فرزند عالیجاه ماجرای ادبی و ناهموار
میرسد که از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گراید بیت مولوی معنوی مصداق حال است بیت
لطف حق با تو سها کند و چون که از حد بگذرد سرکشی کند و معاتب ساختن و از نظر انداختن اسمت و جوب داشت که بر حقوق

مادر پیر مناز و قول سعدی نے داند بیت منت منه که خدمت سلطان میکنم منت شناس از و که بخدمت بداشتت
بهر تقدیر ملک منال ایشان بجوهر خسرو و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته نا بخشند خوبست مصرع
که مستحق کرامت گناهگار اند رقعه ۴۶ فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب
خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده
شخصی از راه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصه روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده باشند
جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و بآنها بپردازد و بکار خود بسازد
و گوش بر حرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب و مقصدی خوب
غنیمتست هر کرا خدا تعالی برتبه اعلی فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد و اگرچه بیگانه باشد
و از جاهل بجوهر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند مقصدی آشنا پرست قرابت دوست افتاد نیست
رقعه ۴۷ فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدار شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای پادشاهی
کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این
جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل میسوزد حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار
ضائع کار است رقعه ۴۸ فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت میتالم تعبیلی تشریف آوردند سعد الله خان
و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظران ملک و مال طمع اجل
شده اند و مردم دیگر با فرزند شکوه بالفعل نظر نمی آیند که زود تحمل جنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام
ابتر شود خاطر مترددست قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بیمن شخص قدسیست
بالفعل بیکس از نوکران خانه غلام جنان تربیت شده اند که بمنصب والا منصب پادشاهی مهمات صوبجات در رتق
و فتق معاملات نمی آورند بمجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرق چه بیاید حکم شد که آخر روز بملازمت
بیارد تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود هر چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه مشی گردد چنانچه بروقت
بحضور نور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات
و قدردانی خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات تا بیست عز اختصاص یافت و آن حضرت خان مذکور را

مشمول عواطف خاص فرموده یک هزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند مصرعه

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ✦ خان معلی حسب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت

یکهزار مهر باهل استحقاق بخش کرد رقعه ۴۹ فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته است

بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون ✦ فلکش هم بدان بریزد خون ✦ اگرچه برای نسق آنچه کردید کردید

اما اگر استعجال نکرده اجازت نمیدادید خوب بود ✦ معهذا قصاص اگرچه از آیین عدالت است لیکن دل آزاری

موجب ناخوشنودی حضرت باریست ✦ اینجاست که گفته اند مصرعه در عفو لذتیست که در انتقام نیست

رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم ✦ شما حالت اسپان سواری ما دیده اید

جهانگیر پادشاه بچنین آخته بیگی سیاست شدید نمیفرمودند ✦ خطاب صف شکن خان باین هنجار خیلی بیجا شد ع

برعکس نهند نام زنگی کافور ✦ قول علی حضرت است که آدم بی شعور ضایع کار میباشد چه باید کرد که از محن

و مشاق و سفر و لیساق وقت ضرور تجویز بموقع نمیتوان نمود ✦ ایشان کسی را از بندهای کاب خیمه و تجویز کرده

عرض نمایند فردا همین مردمان بباید ساخت ✦ چه توان کرد مردمان اینند رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه

پرگنه لونی برادر خود مینویسید که پانزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده

از هزار و دو هزار داخل جمع نمی نمایند ✦ فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنیست مال عوام محض حرامست

اگر از صد پنج و چهل یک میگرفتند مضایقه نداشت چون برین تقدیر خیانت امین ظاهر میشود اول بتحقیقات

این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد ✦ آنچه از زراعت پیدا میشود

نصف بجاگیردار گذاشته است ✦ و سوای آن مال خالصه شریفه است ✦ در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سوار خاص

بآنگ بلند برخواند که این عصر میمنت اثر جامع جمیع حسنات است خدیو عادل وزیر اعظم جز و رس دیوان متدین

خلق اصدق الحال شکرانه این عطیات از جناب یزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات است ✦ آن حضرت بعد

استماع این حروف در سواری از لندن اندکی مکث فرموده بندهای خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند

و امور العنایت خلعت نواختند ✦ سعد الله خان دران وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش و خواهش

بقدر جوهر پاک بهم میرسد رقعه ۵۲ فرزند عالیجاه ✦ سید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت

کند انید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد + سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال سعید خان
که چنین آدم را مشکس نمی کند + و عرض خوش کردار لیش میدهد + بر زبان مبارک آن حضرت رفت که نوکر
کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار و لوق کار های ماست + صاحبان رسالهٔ این سنت برگذارند که
دبیر خوش تحریر و تقریر و عامل آبادان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر
اشرف بگذرانند + امیر الوزرا عرض کرد که آدم هر صنعت در عصر اقدس مشق هر حسن عمل که میکند آخر کار منصب و خوش
و عطای خلعت فاخره امتیاز میباید + حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید
سعید خان بهادر در کفارهٔ این همه حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود
رقعه ۵۳ فرزند عالیجاه روزی بهار اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید
که ده لک روپیه بابت طلب تفاوت ایام مابین از صرکار والا بست بتنخواه آن فرمان شود + آنحضرت فرد حواله
سعد الله خان فرمودند که از روی سررشته و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند + خان مذکور فی الفور تحقیق نمود
که چنین رقم از خزانه تنخواه نمیشود + ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد + دارا شکوه بعد برخاست
دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت + چون از روی فرد مرسله شرف غسلخانه بمسامع علیا رسید همانوقت شقه
برادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد باصابت دل مجادله با خویش دشمنیست + هر کس کشد برآینه خنجر بخود
دریافت صدق و بطلان خاصه ابنای ملوکست + بهار اهل کفایت خانه شما + و سعد الله خان صیانت مال ما می خواهد
هرگاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه
طول ساختن بندهای پادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بدست + و بدست آوردن دل این مردم خوب
مصالح کار آن صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوش ناسی صاحب معامله اند + آخر روز چند
تهان محمود سی روزی یکرنگ سه هزار دینار نقد بسعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۵۴ فرزند
عالیجاه + این نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بهوش آن فرزند هم برسد
روزی اعلی حضرت مطلع دان خان و سعد الله خان را در خلوت خاص اختصاص بخشیده از زبان گوهر فشان فرمودند
که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف است + نعوذ بالله اگر پادشاه بی جوهر رتبه خلافت فائز آید

وضبط امرای بی ترتیب برابر روی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد در وجود پریشانی رعایا
و بی سامانی برایا و شقه کم حاصلی و ویرانی شهر و شما حسبه صد با فقرا و صلا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای
دعا خواسته باشید که رونق سلطنت کما هو حقه و هیچ کدام بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمانروا شود
بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه میابد که مهین گوهر خلافت اگرچه اسباب شان
و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن نمد و نیکوان و دوست بدان واقع شده ع با بدان نیک و بد
به نیکانست و شجاع غیر از سیر چشمی وصفی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت با کل و شرب ساخته و دائم الخمر است
مگر فلانی یعنی این عاجز فانی ذی عزم و دماغ اندیش نظر می آید و اغلبکه تحمل امر خطیر ریاست توانند شد سعادت خان
این مصراع مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست و آن حضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواهد
و میلش بکه باشد رقعه ۵۵ فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابو سعید میرزا و قلیچ خان
روز چوکی سپاهیان را اول توزیع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت خصومت
خوشبو و پان می دادند و بمرد مخانه آن جماعت طعام قسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بتنها خورند
این فرقه و کم همتی ما لعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که شنود
موقع سپاس موضع حمد و قیاس است که انسان از خوف جان و نه غم مال و جانست و نه اندیشه سستی دین و
ایمان و در زمان مستقبل نیاب بنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورهای متنوعه ظهور خواهد یافت و عدل و احسان
قطعا خواهد رفت و ناظمان و محافظان بلاد بر ملا بغارتگری خواهند گرائید و خلیفه عصر حشیم از دو خواهان خواهد شد
امیران بمصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید و حق زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد
دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت و مردم ذوی القدر از بس بیدلی و بیقدری عمدا با صلاح کارها
نخواهند پرداخت و مستحقان امور با وجود گوشه نشینی امین نخواهند بود و بی شعوران ناکرده کاران کارفرمایی
خواهند نمود و پسران پدران را خواهند نخانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید و زنان صالحه از فسق و فجوری شوهران
ملاحظه خواهند نالید باران وقت نخواهد بارید و حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید و ممالک
تنظیم کار فرمایان ویران خواهد گردید و فواحش در مساکن خواتین و خواتین علانیه ساکن خیمه خواهند بود و مردان پوشیدن

لباس نان غیبت خواهند نمود در **رقعه ۵۶** فرزند عالیجاه فاضل خان سپاهی شما و گذشت دل پدر و مادر سپاه دار
سرانجام کار خوش اعمال بود علاقه تمام دل بر حساب سید شهامت و خانه آیین سپاه لمان از سپاهانی خود و شرمن سپاهت و خوش سپاهی
و دیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد و سید محمد خان سپاه نیز هم اگرچه بدستیاری مصنوعی نگیرند و چون منتسبان شما اکثر ملازم باشند
حالا قابل خان نیز آنجا هم از شما بگیریم شما برای این کار سپاه محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال است تا آمدن و عنایت الله خان
سرانجام خواهد کرد و گو مشاغل بسیار دارد و حق حافظه مریم بیشتر است پسرش هم از تخصیص بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان
سامان کار اگرچه جمع مستقل سخت میگیرد و مکرر بر مزید تصریح نصایح میکنم که رعایت سعد الله خان خدمات مالی برادران خود نمیداد و میگفت
که خانه برانداز تعصبات همین بلا دارد خدای تعالی رفیق بد را هدایت کند یا گردن بشکند **رقعه ۵۷**
فرزند عالیجاه انبه ذالقه پسندیده بدر پسر خوشگوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاد باد هر چه
از دوست میرسد نیکوست **رقعه ۵۸** فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات مثل
بنگاله و دکن کابل نیست که بنابر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز خاطر خواه منظور شود و بر دیه ماس بعد عمل
نمایند تا آن وقت که آن هم قریب بوعده و وعید کار تمشی باید کرد و فوجدار پرگنه و وحد که پیر مرغست بنابر
عوارض بدنی ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او واگذارند **رقعه ۵۹** فرزند عالیجاه فقیری حدیثی
نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمالست
گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت
مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست **رقعه ۶۰** فرزند عالیجاه هدایا که امرا برای والی ارند
برگشته دادن آن نقصان بیت المالست اگرچه این مرتبه برای مصلحتی سعادت کردیم لیکن آینده چنین بعمل نیاید
رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه اسپ تبکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسپ اولین هم خوب آمد
سبک شیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد **رقعه ۶۲** فرزند عالیجاه موسوی خان انجو نیز آن فرزند بخشی اول که دیم آدم
اگر از عهده یک کار هم خوب برآید غنیمتست صورتش بد نیست سیرتش نمیدانیم که خبث نفس نگردد بسالها معلوم
کلیه اینست هر کرا اهلیتی باید فرمود مخفی متفحص احوالش باید بود اگر ابنای دنیا در ابتدا تقدیم حسن خدمت فریفته
نمایند و باز اغراض نفسانی را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خان بسامانی فاضل خان

وفضائل خان خوب بکه وتذکره آثار خیر از خاصیت آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان عشق
مقلب القلوب را کندر رقعه ۶۳ فرزند والجاه سلمه الله تعالی چنین خواستیم دیانت خان عبد القادر را
دیوان سرکار فرزند زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی آمد توقع دیانت از و غیر متوقع رقعه ۶۴
فرزند عالیجاه شما سلیقه درسی و طبیعت کی فرمایشات دارید گجرات زیب زینت هندوستانست و اهل
و هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند با فضل از کارخانه پادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران
و درین ماده جز درسی البته لازمست رقعه ۶۵ فرزند عالیجاه از وقایع نزد افضل معروض بارگاه والا
گردید که امان الله بیگ از وغه توپخانه آن فرزند ارجمند سنتای شیطان همتای شقی بی حیا اشکست و درست
داده چیره با قافله و قافله را بالسلامت آورد و فی الواقع تلاش و جانفشانی او و رفقایش سزاوار تحسین و آفرین است
رعایتی که مناسب باشد نمایند و بخصوص هم معروض دارند رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه میر جلال الدین که از آن فرزند
جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم است که میر بخشی بود سید زاده کریم النسب صحیح الحسب است چرا
برآورده اند رقعه ۶۷ فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفای آنها بی سببی نخواهد بود
قدما را باندک حرف برانداختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض بی معنی ماآفتاب مشرق بدیوار و ایشان
و چنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضایقه نداریم رقعه ۶۸
فرزند عالیجاه بیت همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید
مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد و او رفع
ظلم از سر آن نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی حال بنویسند بخشی دوم را این قدر اختیار دادن و اعتبار
افزودن که دیگری را در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار هر قدر باید افزود بجاست
فلما فاعل مختار ساختن و بجز دیانت شناختن او نیز دانستن محض بیجا باغی باید نشین و باشش بیگانه او
در دام افتی اگر خوری دانه او تیر از خم راستی کمان راست کج دید بنگر که چگونه جست از خانه او
فرقه بر آه مظلوم کن هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه
در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جز درسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص

باخذ و جریمه مستحق است راستی را بخلاف و خلاف را براست وانمودن عین خیانت است شیخی خوش گردیدیم و بمقربان
مقربان آل حضرات حضور قدس فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب
خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند **رقعه** فرزند عالیجاه جسونت کتری را هرگاه اعلیحضرت بخطاب
رائی امتیاز بخشیده دفتر دار تن فرمودند ارشاد نمودند که میان او و جاگیر طلبان این باشی یاد داشت
نویسی فرازان اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم
از نظر بگذرانند تا حسب نسب بنظر مالت دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین ارزعه داغ تصحیح حکیم بود هر قدر
دستگاه داغ بمواهیر بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانیده بسیان بداغ رسانند و مجمله در دیوان عمایدی بسبب
بیشاق پرستاق توجه باز کارها خاست لهذا دستور ضوابط اختلال کلی را دریافت آنحضرت مکرر سفر نمودند
که دیوانیان سرکوب میان خوجداران و داروغه عرض مکرر کرورهٔ بخشیان و منصبداران نهار اوقات میان
شعور باید که بهتر از همه باشند **رقعه** فرزند عالیجاه اجرای بی ادبی و بی اعتدالهای هدایت کیش بجائی
که هزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسو از خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال منکر آن مقام رفته بود کسان خود را
تعیین نموده می فرمودند که قشقال کرده بیارند و جولان کرده همراه گزبردار بحضور میفرستادند ظاهر رعایت
واقع نگاری این نیاورد از اینجا گزبردار شدید تعیین کردیم آن لعین را بسته بیارد تا کسان که بروی کار
آید چنین کنند ما را در چنین مقدمات و داری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد
فرمان بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد
قوت از اعضا رفت بیگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که می یابم رفت
افسوس آن باقی ماند ملکداری رعیت پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز هفت رفت خداوند در خانه دارم و دوستانی
آن چشم تاریک خود نمی بینم حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مفقود
تب مفارقت کرد در چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیک است و آن عالیجاه
ازان هم نزدیکتر و عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان

رسیده و لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه همچون مضطرب که از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطراب ست
و چون شتاب بیقرار می فهمند که صاحب نعمتی داریم + هیچ با خود نیاوردم و ثمرهٔ گناهان همراه می برم و نمیدانم که در
چه عقوبت گرفتار خواهم شد + هر چند نظر بر الطاف و رحمت امید قویست + اما نظر بر اعمال و افعال تفکر نمیگذارد و چون
از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هر چه باد ابا د ما کشتی در آب انداختیم صیانت بندگان اگرچه پروردگار
خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست + که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند + فرزندزاده بهادر را
دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقیماند + بیگم بظاهر اگرچه ملولست لیکن بالک لما خداست
کوته اندیشی سوشات جز ناکامی ثمره ندارد + الوداع الوداع الوداع **فرمان** بنام پادشاهزاده سوم سلطان
محمد کام بخش که در وقت آخرین صادر فرمودند فرزند جگربند من + و عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم + و زیاده
از امکان وصایا نمودم + چون خواست الهی بود بگوش رضا کسی نشنید + حالا که از همه بیگانه میروم + بر بی بضاعتی
شما ترحم دارم + اما چه فائده عذاب گناه هر چه کردم ثمره آن با خود می برم + عجب قدرتست که آمدم تنها و میروم با
قافله + تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تا بنیاورده گذاشت + هر جا نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید
اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر دنبال آخرت موجب ملالت خاطر شد + از خود خرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه
عذاب گرفتار خواهم شد + حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم آهسته
حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور + عالیجاه هم نزدیکست آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول
داشته + نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این بیچاره بماند + شما را و فرزندان شما را بخدا میسپارم
و خود در خصت میخواهم حالت اضطرابست + بهادر شاه در جائیکه بود هست + و فرزندزاده عظیم الشان دیگر
هندوستان آمده + و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیوة النساء چیزی از روزگار ندیده ملولست و حال بیگم
بیگم داند + او دی پوری والده شما در بیماری با من بوده ارادهٔ رفاقت دارد + خانزادان و مردمان حضور
هر چند گندم نمای جو فروشند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و با اندازه رو داد را کشید و السلام **وقایع**
بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک عادل
و شکست او موجب مجرای نمایان و تحسین فراوان شد + فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار و دو اسپه و سه اسپه

در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسب و فیل و جواهر خواهد رسید
باید که پیش از پیش سلک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از تیغ و بن که جوهر ابنای ملوکست توجه برگمارند
و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که ملک شماست و ما خود آفتاب لب بام
فرزندزاده بهادر و فرزندان مراجعان برای اضافه محله داران و واقعه نگاران نمینویسند آن فرزندزاده
چرا تجویز بجا نمایند بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقعه نگار

بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

رقعه بنام شاهزاده محمد بیدار بخت

پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده
در فتح پور خیره سران بر موضع دوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب
بآن بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب ما نگاشتند و سوال
جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند **رقعه** فرزندزاده بهادر چون شما تار قلعه بهی شاه
که پیشتر گرفته اند گذرانیده اید این مکرر است و از فرزند عالیجاه بنابر اینکه در سیاقست گرفته نشد اما فراموشی
از عالیجاه وجهی دارد **رقعه** فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر دعای اجابت
مقرون ترتیب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظند که دم کردن سوره اخلاص و سوره شفا بر آب و آشامیدن آن
خیلی سریع الاثر است و اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس
ولایت اهل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم
در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده هموزن ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم
در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار با جناس جداگانه که در صدر تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار
میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب مناسب **بیت** ضعف و فقر و عجز ما دانسته
در دیار اهم دوا دانسته الله شافی الله کافی الله صافی **رقعه** فرزندزاده عزیز سودای
خانه بیست منصب پادشاهی بدون خدمت و بودن در سایه رایات عالیات نمیشود و فرزند عالیجاه هم
این قسم میکنند بحضور نفرستند یا نوکر خود کنند این سنت فیروز جنگ و نصرت جنگ آن نور الابصار را

باین کار چه کار رباعی دور آن بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد بر گردن او بماند و ما بگذشت آینده چنین بعمل نیاید

رقعه ۸۰ فرزندزاده بهادر من درین ماتم محط الرجال و النساء کارها باستفتای قلب باید کرد و گفت شنید
مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت و معصیت کشند ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان

رقعه ۸۱ فرزندزاده بهادر من میان خان عالم مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت ای لبیب
واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل نصرت جنگ کوشید نیابت مالوا بدیوان خود مقرر نمایند
و برای سیر سامانی خدا خان را فرستاده شد رقعه ۸۲ فرزندزاده عزیز من از دین و دنیا استفید و فیروز
باشند قلعه ترکند و نول کند را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار و زیب الدار
تحسین و آفرین بسیار است و شمشیر خان شما هم بدبیر در تنبیه کار خوب آدم خوب می آید ترکند را بشمشیر گده
موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیریست بیت
کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ فرزندزاده بهادر
و بجوی لشکریان جزو اعظم فیروزیست آن سعادت بنیاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد تمام
در تمشیت این مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت صاحب قرآن عرش آشیانیست
هر چه بسیاق تفصیلات مهمات بران ایجاد و ایراد توان نمود شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در
سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزندزاده بهادر محله همراهان خود که خان فیروز جنگ نموده
زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد و توپ هلکه و بان و رام جنگی و جزایر و گهرنال و شترنال و گجنال و سوران
با یراق و اسپان و فیلان با برگستوانهای یراق و دیگر لوازمه طمطراق آن قدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه
اکثری از آن بسرکار والا در آمد شما که مصنف اعتبار دیباچه اید چرا در ها ضایع میکنید و بی مصرف صرف مینمایید
آنچه بکار بود ساختنش ضرورست و دیگر همه خود سازیست رقعه ۸۵ فرزندزاده بهادر عرضداشت
از نظر گذشت از دو حال خالی نیست یا بمالوا و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق

انچه موسوم باشد بنگارند رقعه ۸۶ فرزند زاده بهادر + آن نور الابصار در اکثر عرضداشت مینویسند که باقبال
بهتر باشد
بعد اتصال این بقر بنهاد شوارست تا بادبه رسد همگی بیان افضال بیهمال ایزد متعال نوشته باشند که خلق الانسان
همچنین بیان شده
ضعیفا واقع شده بیت از خداوان خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف اوست
رقعه ۸۷ بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کارهای ملکی
در پیشست شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش + باید که نظر بر کارهای سرکار والا شوق ما کرده بمجرد هندو
فرمان مرشد قلیخان ابه نیابت در انجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه پادشاهی روانه حضور پرنور شود بل اگر
پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸ فرزند زاده عظیم همچون غافل از خدای کریم ظلم خلق
که دولت خالقست خوب نیست خاصه ابنای ملوک را ارتکاب آن بسیار بد + مسائل حقیقی الوهیت حق و اطاعت
حق و امر الحق و الخبر الله و الحق حق همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از تعینها باید شعر
تا نونهال مراد از خاک انتظار خیزد + و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد + این سودا خاص از کجا
آموختید نه جد شما داد و نه پدر شما + بهتر آنست که دماغ ازین سودا پر دارید + ما خود شما را بهتر از دیگران میدانستیم
رشدی نداشتیم + خود غلط بود انچه پنداشتیم رقعه ۸۹ فرزند زاده عظیم القدر + ایشان که در باب تنخواه
پرگنه تنکر پور بجاگیر شاه عالیجاه معروضداشته اند + معلوم نشد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته
اگر شاه عالیجاه استدعای این مطلب از ان فرزند زاده کرده اند مضایقه ندارد و الا از سر چنین خیالهای خام دگر
که بر اخلاص و دوستی نمی افزاید بآشوب پندار و غرور را شاید رقعه ۹۰ فرزند زاده عظیم + اگرچه اعدای تاریخی
سری بدرد زر اندوزی دارد لیکن معنی این مجال مفهوم نمیشود که کدام مفتی هفت خور فتوی داده این قسم
صلاح اندیشان خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مآلی دانند + و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند
که سه صوبه زر خیز و زر ریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده + رعیت پروری و سپاه پروری و دولت دنیوی و اخروی شما
رقعه ۹۱ بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد + یار وفادار خجسته اطوار با حفظ ایزد متعال بوده مشتاق
داند + در تحریر که شنبه بستم ربیع الاول حالت شجاع هزیمت روزی بالشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت انتساب
این نیازمندترین حضرت غرا همه بود مقابله نموده سزا گرفتار ناهنجار در کنار تمام ادبار خویش دید + بیت از دست زبان

کز عهدهٔ شکرش بدر آید تفصیل این فتح بندگی بعد ازین نوشته خواهد شد + چون سنگ نامرد
پیش از جنگ دلیشب نزد غنیم آمده منزل کردیم گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهر الوطن خود بر دو خسر الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عضد الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی
بتقدیم رسانیده بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع بردازد و بالفعل فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و ما عنقریب باکبرآباد می آییم

رقعه ۹۲ بنام عمدة الملک دار المهام اسدخان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری دوم بصدر الدین محمد خان
صفوی مقرر شده حالا او باید طلبید برین عطیه آگهی بخشید و تا آمدن او آن مراحمدان را ازین فقره هم خبر باید کرد
که محرران بشوم طبعی محال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد او کار تضییع نکنند رباعی

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد آیینهٔ خویش را جلا خواهد داد هر جا که شکسته بود دستش گیر
بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

آن فدوی بجان جهان بهادر بنویسید که سوداگران اسپان مبغره
استغاثه مینمایند و خبر صحیحست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور نداشت و یاد موت که قریب از شهرگ
اوست چرا گذاشت از سخط الهی و غضب پادشاهی بترسد و آنها را رضامند کند **بیت** حلم حق
با تو هواسا کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند در خانهٔ خود دیوان کرده می نشیند **ع**
چند گوئی خانه و این خوان من آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبد که نگین مرد با مرحمت میشود
لیکن تمام خطاب و فا نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت کنیم **فرد**
دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود خطی بر زر نوشته که این نیز بگذرد فقیر که امروز روح الله خان
آورده بود دیدیم بطور اجلاف نه بشیوهٔ اسلاف بر چنین کس پند میان عبد اللطیف قدس سره اسرار نگفت
بیاد آمد که روزی بالای عاصی فرمودند شما فقرا را نمیدیده باشید گفتیم ما دنیا داران غرق عصیان اگر لحظه
بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای آنست که درویشان
حال بزرگش بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را ببینید بد باطن شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه
آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا لوجه الله تعالی العظیم و استمالا لرتبة الکریم

هرجا که باشد اختیار دارد و بعد ازین بار او خود را از ملاقات بنا زارد + وظیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید

رقعه ۹۳ آن فدوی معلوم نماید + این عاصی که استعفای این کار کرده بود از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استعفا نموده + چون با خود خوب سنجید حیله سازی و کارپردازی نفس اماره بود + والا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اش در هاست این کی مرده است + از غم بی آلتی افسرده است + الحمد لله که از دو از مکر او راضی نیستیم سیما بنقصان راضی بودن از نفس است آن فدوی با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و بالی از بند نفس بکناند + خود هم سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد + اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که علیقی الله خان بحال شده در و شرط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی ظلم نرود و دهی ویران نگردد + سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی دارد که مسافرین و مترددین تاجر و بیوپاری بلاد سواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل آورد باشد سند بدهد والا لا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر کرا امیر ناحیه میکردند عهدنامه چند چیز از وی میگرفتند یکی آنکه حاجب و نگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید احیانا اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم تا سه درم بگیرد زیاده ازین جائز ندارد پنجم همت مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنایی منظور نکند و دیگر هم شرط بسیار در کتب تواریخ و سیر مرقوم است که پیروی ایشان باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان کیل شاه عالم را که دیوانی بکار ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بار دیگر از داعیه ثاب صوب اکبرآباد که بامید اداء ایرانی غول بیابانی در هرات قریب قندهار مقیم شده باشاره والی آنجا بطرفی نمیرود و انتظار قضیه نامرضیه میکشد فرموده آید نظم نرفت از دلم قول آن کاسه گرد + که میگفت با کاسه بر خطر مدام که سنگ سپهر قضا + ترا بشکند بیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان سرکار تا انفصال مقدمه

یعنی رفتن این فانی راضی بودن بصلح و تسخیر ملک نیست بطرف وصا با گفته میشود که بسیار نابداران صاحب داعیه
که با فرض بامره قتال دولت را بحسرت گذاشته و مرتبه تلخی بسر برده جان بند امنت داده اند یکی از انجمله داراشکوه بود
اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را سنگی گذارد که دمی چند
با آسایش برآرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام **رقعه ۹۶**
فرد فرستاده امجد خان متضمن بی اعتدالیهای نواسهای امیرالامرا پسر محمد مظفر بخش پیش آن فدوی
فرستاده شد بمحمد یار خان همچون از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دارالخلافه آینده تعامل
نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دخلی نیست بر نگارد و فرمان هم میفرستم اگرچه در کار نیست **فرد**
چشمی دارد و عالمی در نظر است دیگر چه علم و کتابت باید از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم
کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد مبادا آنکه افراد وقایع پیش امیر شد عجب
این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید مانع یا سد راه شده باشد اگر در کار رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی
که نمونه معاملات درگاه الهیست در می آید باید نویسید که این بیعت خانگی را که در راه چیده است بردارد والا بر داشته
خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه **بیت** پس کنیم و زیرکان را این سست بد بانگ کردیم اگر دیده گشت
انگشتری نگین مرد که شب بهای قلیچ خان علیحده شد ساده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین قلیچ خان
بدارو غه جواهرخانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام خطاب او کنده بخان مذکور رساند **رقعه ۹۷** خطیکه روح الله خان
بآن فدوی فرستاده بود باطوار مطالعه در آمد اما مورث تشفی نشد نقشه بطریق نوشته خود بفرستد
و استدعای بحالی کی عبدالله خان گروه بی آنکه کاری از و بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
بر سر کار است عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار دست بسته بگیرد تا این عایت
گرانی نکند و کاریکه برای او دلیب درخواست کرده اگر پیش از رسیدن او بدو این قلیچه را میگرفت در بلدی
آن چنین عایت جا داشت حالا که خود رسیده دلیب را چه رو ماند مگر بخاطر او یا تفضل محض **رقعه ۹۸** میر خان
امسال ڈالی نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضایع برآمد بنویسید که زود و زود در سال میدهد اگرچه
دخلی نیست **فرد** حرص قانع نیست بیدار نه اسباب معاش آنچه با دکار داریم اکثری دخلی نیست **رقعه ۹۹** آن بدیر

درگذشت اگرچه ما را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست ای زندگی همواره است آن فدوی بدیوان دارالسلطنت لاهور
که برادر اوست بنویسید که اموال آن مغفور بجمع و کدخدا تمام که تقریر و تعمیر دارد می و در مخفی بلکه بیکاهی فروگذاشت نشود
ضبط نماید و از خوارج نیز بتقیید هر چه تمامتر خبر گرفته و از تبعه و لحقه باسید و بیم استفسار کرده هر جا هر چه یابد
در قید خود آرد که این حق عباد است چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایتی افزون از صدق شرع نماید
حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات و برای پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون
چرا باز نگیریم بیت گفتگو بسیار شد خاموش شدم مسئله بسیار گفتم دم زدم
رقعه ۱۰۰ محمد خان آصف اضافه مرحمت شده آن فدوی بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تسلیمات بخواند
و مخلص خان در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت و مکرم خان آنچه کرده نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ شیخ محمد
به پسر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهرخانه حکم رساند که دو سه تا بقیمت مناسب آخر روز بنظر بگذراند اگرچه
ضابطه نیست هیچ شخصی که از چهار هزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفلست برای
دلخوشی او چنین عطا مضایقه ندارد اعلی حضرت هم به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسید بزرگ شد
از بستن آن نهی فرمودند رقعه ۱۰۲ فدوی نگاه حسن علیخان با فرزندزاده محمد معز الدین بهادر بر هر دو کی
نمود و بی اجازت بخاسته آمد چنانچه شاهزاده گاه او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران عبرت شود
بیت کند تحمل بسیار مرد را بی قدر کمان چو تن بکشیدن دهد گیاه شود اعوذ بالله من شرور انفسنا و من
سیئات اعمالنا رقعه ۱۰۳ نشانی که فرزند ارجمند بآن فدوی اخلاص بیچ نوشته بودند بمطالعه درآمد برای
تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهت تسلی چیزی بایشان نوشت
رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد اول اینکه صاحب
الوسست دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب و بی پاده گو با روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور
همچو سلوک میکرد که گویا او تبعه اوست با وجود آدمیت و مدارات او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب
الاعت با خان بسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده
و خطاب بهادری یافته بجای دوست و دبال شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد

اگر خاطر آن مخلص این مراتب جزم باشد عنایت الله والا بودن او در رکاب اقبال است **رقعه ۱۰۵** فدوی با اخلاص
زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که مهین پور خلافت مقرر شدند و طلب سپاه بسیار شده چنانکه
این قدر مناسب نامناسب و واجب بی‌وجه بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و این همه انعامات در رعایات بجا
بظهور رسد چرا نباشد حافظ قرآن و فاضل بیقران لامبدر تبدیر را هم یاد ندارند در تفسیر این گاهی هوا هم نمی‌خوانند

بیت چشم باز و گوش باز و این دکا — خیره‌ام در چشم بندی‌های خدا

دیوان هم مجهول است و کشمیر وطن فکری
باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدیست **رقعه ۱۰۶** فدوی با اخلاص شب ابوالوفا عرض کرد که اسباب جلو خانه
مستعمل و فرسوده شده و دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار داشتنی مندرس شود و از مسلمانی بعید است
بخانسامان و حکم رساند که هر چه درکار باشد بظهار دارد و غه سرانجام نماید مصرعه حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم
رقعه ۱۰۷ فقیر شبلیه بهره از علم ندارد و از خشک معلوم میشود شاید که این هم بیباک باشد و اکثر اقوال و افعال او
که یکی از انهار و فتوحست خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال است هر چه بکسی دهد بر و حلالست و اگر از محصول
چند ده که بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شریک ملک و دولت بر آخود اختیار نموده و آنرا صرف خاص قرار داده
باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویش می‌پردازد چه طور حرام توان گفت و جهش بپرسد اگر معقول گوید عرض نماید
مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا همچو مبتدعان را که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود
غفر الله ذنبه سست مذهبان و مبتدعان او در محبس راه نمیداد بلکه در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بدعت
دیده گمراه نشوند و ایشان نیز بحال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی آل رضا والتسلیم
رقعه ۱۰۸ فدوی با اخلاص گل فتح الله خان بحال نوشته اند و مدت خصت خان مذکور میدانستیم که محبت این فضول
با پادشاهزاده بر آنجا خواهد آمد اما چه کنیم ما را بطور ما نمیگذارند و در او آن مطلب خود ابرام می‌کنند باری بصد ذات فتح الله خان
و سه صد سوار با بنیان کم باید کرد و سیاهه کمی با برطرفی خطاب بهادر بدفتر بخشی دوم داد و حسب الحکم بآن باید
نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشدزاده را از خود آزرده کند و بالتماس خدمت فروشی که وضع سلسله
نه رسم مردان جان بناموس و همین پور ولی نعمت را سرگران نماید بایستی باین وسیله بزرگ رضای ما بدست آورد
و بالتماس ایشان اضافه گرفتی مالا هم اگر تلافی مافات کند خوبست این ارشاد و حق او بدهد و بپادشاهزاده

عرضه داشت کند این قلعه هم انشاء الله عنقریب فتح میشود اما فکر تنبیه بیجان ناهمتا ضرور بخاطر میرد در جنگ
برای سزای آن سزاوار است جنگ تاکید بنویسید که پیش از دستبرد و دست جسارتش عمر و عمر و آخر بین مبارک بنده است
رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه باید از عهده آن بر نیامد ناکرده کار است و بیهوده گفتار
تعلیم باید کرد و یکی مراتب تنبیه نمود اگرچه من خود تربیت طلبم مصرع پیرم و سرگشته و گم کرده راه
ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سرخاصیت او میخارد یا ملک ابی ملک
دیده مراتب را بخشی نویسانیده بطلبد و آخر روز یا فردا بعض رساند تا یکی منصب هوش آن بیهوش افزوده آید فرد
باید نواخت فرق خران بچوبدست بیرون نهند چون قدم کجروی راه زبردست خان سپاهیست و کار
پادشاهی از مدد دار السلطنت لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بگنانند که مزد و خوشدل کند کار بیش
رقعه ۱۱۰ فدوی با اخلاص کام بخش معامله نافهم را بخانه محمد اعظم شاه باید برد و استعذار نموده باهم صفا داد
مصرع دنیا نه ستایست که ارزد بنزاعی رقعه ۱۱۱ قتلغ خان که بتسخیر برنالا مامور شده حسب الحکم در باب دستگیر کردن
زمیندار او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور بر سرش درین وقت که آن سیه مست باده غرور چریده الله اعلم
بنابر نزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترتیم نمود غالب که بر دست یا بد آن بیراه رو مسلم آزار را پابند مکافات کند
استغفر الله او چه کند هر چه می کند حق میکند و بجزای کردار میرساند رقعه ۱۱۲ آن فدوی فردا باغ برود و گلدسته
تصرع بدست آرد مردم چوکی امروز چه از سایر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در استرضای خاطر او کوشیده سرور
بر سرور خواهند افزود مصرع چون از دگشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۱۳ فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کامبخش را
برای استقبال باید رفت و بامرا که اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴ فدوی درگاه مخلص خان
بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال پرسید این مردم غنیمتند سلیقه عرض و اعلی حضرت را
بسیار خوش می آید جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دار دهد اشفا دهاد و پسرش امروز نیامد گمان
و در چکار او را بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سپاره حفظ کرده بود نشود فراموش کند عهد قلیچ خان در باب
فتح قلعه پنجی که پادشاهزاده محمد کامبخش بخصوص فرستاده تجنیس پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی از دیا میدل گشته

آن فدوی ست مردم دنیا برای غایم غسانی چه چیز باکر نمیگویند و چه شکستها که برای دسی کار خود نمی بندند
اگر گرفتن رانای بیحیا و کشایش قلعه از و تواند شد چه به ازین الاسر و ارخان هم کهنه عملست مدیست باشد رقعه ۱۱۵
فدوی درگاه مفرد الملازمت پادشاهزاده شاه عالم بهادر مقرر ست بخشی الملک مردم دیگر را با افواج خود برای
استقبال باید رفت و بآیین گزین آورده چشم ما روشن ساخت بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری * که یاری
برخورد از وصل یاری رقعه ۱۱۶ فدوی با اخلاص و تحفظ دیوان بر عرضی که مین باشد در کار نیست این عین علت را
از میان باید برداشت هیچ معتبری عنایت خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه زاید است
قولیست مشهور که اول بنیاد ظلم جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا بان غایت رسید ابراهیم خان را کار انفصال
قضیه قاضی دیگر مردم کشمیر نمیشود بحالی که معلوم مصرعه کلوخ انداز را پاداش شکست * الحمد لله حسنی فتح شد و رانای مردود
گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما با غماض کهنه علان از دست رفت و چندی دیگر دکان سرشدنی شان
گرم ماند با آنها باید گفت که بخورید دنیا را پیش از آنکه شما را بخورد رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه این قدر تنگ گرفتن سلیم علی
خود را از چه راه است نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود ندارد و جز ارگلوی او اشرف او عمل نمیکند و مار او خود را
زبان و مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد ما و هم چه کند که این هم باختیار خود نیست فر و بخت و دولت
بزور بازو نیست * تا نبخشد خدای بخشنده * اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش دیگر اما کن واقعه دولت خانه
دار الخلافه از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای گلشنها و حیاض و تربیت نهالان انهار توجه مفرط بود و تا
ایام اقامت دار الخلافه این مسافر نیز بر نهالها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در تربیت و شادابی آن
سوگند بوده است چه بهتر و الا حالا میباید هر روزه یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید به ترمیم و تصفیه عمارات قلعه دریا
بوده کیفیت جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک حسن آباد و اعز آباد و نور باری و سهر مبارک که تعلق بهمشیره عزیز القدر دارد
و غیرها بالقید آنها و اشجار از وقت بیرون آمدن این رقعه تا حال باتفاق میوه جات کالمعاینه شده بر نگارد تا نقشه بصر
و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده
عرضه داشت کند که تا حقایق باحسن وجوه معلوم شود و در هر دو صورت شکست رنجیت برای تعمیم داده آید افسوس
که تعمیر خرابه دل نکردیم و بحوالی عمر بلهو و لعب ناصیه شعر مرفت العمر فی لهو و لعب * فما هم اهاتم اهاتم اهاتم اهاتم

افسوس که عمر رفت به هشیاری مست در واکه امید خویشتن داری مست گفتم که چو بیدار شوم روز بود
هیهات که روز رفت و بیداری مست قید مدعی که خلاف شرع است آنرا از دست این پابند رهائی باید داد
بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شریعت غرا فیصل دهد حیف و میل بر کسی نرود و الحمد لله که قاضی متدین است
صالح و متقی چشم بر این و آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و از حکم القاضی شجاعخان ناظم
صوبه احمدآباد باضافه هزاری هزار سوار سرفراز شده باید نوشت فرد این قدر ها که دیده جز نیست
کار کلی هنوز در قدر است اگر در کار پادشاهی همین قسم خدمت جانفشانیست و در تنبیه مفسدان
و استمالت بیندارانی همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین ترقی خواهد گشت فرد
نردبان این جهان بامنیست عاقبت زین نردبان افتادنیست هر که بالاتر رود ابله تر است
استخوانش خردتر خواهد شکست رقعه ۱۱۸ شجاعخان درگذشت انا لله و انا الیه راجعون آدم کاردان
بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز باید کرد و دو سه کس بجای خود بجهت عرض نمود
عالیجاه هم رغبت دارند اگر پادشاهزادگی را کار نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد والله اعلم
و الیه المرجع و المآب و درین مقدمه بهتر از خیر اندیشان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری در ایام دیگری را
مقرر نمایند عتیق الله خان هم بد نیست مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مال اندیشی را
دخل نداده بیت حیف برین انس و آیین او کور شده دیده حق بین او در باب بیندارانی تحقیق حق از دست
دادن چه معنی دارد ازینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند
و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت غالب منظور ندارد ازین قسم مردم بیشتر هم کم بودند و در وقت
که ایمان ضعیف و شیطان قوی است خود بکار رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام ابراهیم خان تغیر بسیار میرود و هزار سوار از
تابینان او کم باید کرد و بوکیل هم چشم نمائی نمود و حلم با کارها برهم میکند حقست عز اسمه باید خواست که بندگی
رقعه ۱۲۰ روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان و کن و قلعه داران آن طرف کرده است تا از
سررشته کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه انچه حالا از تغیر مسعود خان بدنیت ضبط شده دریافته
بعرض رساند انچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعیین نماید و انچه جاگیر قرار یابد پروانه بدهد و هنگام ضرورت جنس تو بخانه

و مصالح مورچال آنچه درکار شود نوشته سرداری معین نمود که سلداران با خزانه باو برسانند و نشان فرزند
بهادر که ان مذکور نوشته اند باید کرد یا در خط خود سطری نموده باید فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مرد
از آن جا اعتماد که همیشه بیک طور رنگ داشته باشد آن همه فروتنی برای برادرون مطلب خود بود از درون
هم شاید که صافی نباشد برای عرض میکرده باشد فرد از اختلاط جهان بیگانه کی شود خویش ٭ هر چند جا
شکست جزو بدن نگردد **رقعه ۱۲۱** ذوالفقار خان ظاهر امرا ولان برای بردن توپخانه تعین ساخته روح الله خان را
در عین کار متردد نموده اگرچه آن هم پادشاهیست ما بجان مذکور بنگارد که تا فتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن
این کار سرداری آنها معتبر نشاند و طرح قلعه و مورچال فرستاده او بنظر در آمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوب است
و بچندین وجوه بر اضلاع دیگر وقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهر ازین سنگ لاخ باشد
نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه و مدرسه سرکوب بر پا کرد تا از تصادم ضرب توپها تزلزل در ثبات محصورین
و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم درین باره می فرستیم و آنچه باید بدستخط خود بمزید تاکید
می نویسیم بیت بسیدهای چنین شاخ شاخ ٭ بداریم چشم کشایش فراخ ٭ مصرعه استغفر الله استغفر الله
رقعه ۱۲۲ از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند زاده بهادر معلوم شد که شکر الله خان با وجود نزدیک دار
غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سواری نکرده کسان را بتنبیه آنها فرستاد و شب بخانه نوازش خان فته از شام تا بامداد
بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده باستماع محترز و متمتع نمیگردد و برین ممنوع قصد اصرار دارد و از آنجا که
سوانح نگاران برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار بر خانه زادان تربیت کرده مامی بندند باید که آن قدر
بدیوان بنگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بخصوص عروض دار در **رقعه ۱۲۳** بفتح الله خان بنویسد
که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جا بفشانی را بخدمت فروشی مبدل
نکند و بازرده کردن سرکرده ما را سرگران نماید **رقعه ۱۲۴** رستمند خان فردیکه مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چهاونی
مذکوران بهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس ما مورشدن همو خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده
است حسب الحکم بجان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق خود را بجمعیت شایسته
با آنطرف بفرستد **رقعه ۱۲۵** سید سعد الله بکر خطوط بما فرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت

تغییر پذیر کرده و خلف حکیم اشرف متوفی در خدمت دار الشفا مقرر نموده بود یه قوت دل بخشید و بسیار بدو داشت
که بعد دین و رعایت اهل خدمات که بفتوای آیه کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ الآیه و ... تا
دخل نموده باشند هر چند این طایفه بر غیر ظالم نباشند بنفس خود ظالمند و در هر طرق مستدعی بود ... بادی موت
فی الله دانموده اند حقست فی آنده الموت حیوة این نیازمند درگاه بی نیاز ... هیشه آیه کریمه اللهم فاطر
السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما وألحقنی بالصالحین ... دارد و در معنی
یلقی قبل لقاء الانبیاء والاولیاء ... صور تها بجا می آرد اگرچه فضلای حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید
تشفی نمیشود آن بمعرفت آگاه بر تحقیق خود بنگارد والسلام **رقعه ۱۲۶** تیر رسیدن به موت و بعد تحقیق نشانه شدن
بر بخت کوکب محمد کامبخش خود آن فدوی معلوم شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردن پادشاهزاده نادان ضرور بود
کردیم و بر سر آن بس القرین بجا آوردنی بود آوردیم وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا **فرد**
صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان ... گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه ... بشومی صحبتی امر پادشاهزاده هم
کمر اهند چند چیله گر خیمه اش به تیاقداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد **رقعه ۱۲۷** خان جهان بهادر باید
اول مثل کهنه عملان درین مهم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید شد خواست که تلافی ما فات کند نتوانست
این همه خرابی بی اخلاصیست چون نباشد که بدتر ازین عمل زشت عمل دیگر نیست اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ
الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ چیزی برای تسلی و باید نوشت و ایامی ازین مقوله هم کرد تا تشفی واشود و تنبیه پیدا کرد
اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن تو نیست اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ بطور خود میگذارد که این کس تو بحقیقت
و حقیقت دارد و الهی از بند نفس بان و مارا در تبعیت او میران **نظم** مهربانی دید و آن لطف نخست ✦ آنکه کردی
گمرهان را باز جست ✦ هم دعا از تو اجابت هم ز تو ✦ ایمنی از تو مهابت هم ز تو **رقعه ۱۲۸** امیر الامرا در گذشت
از مردم قدیم همین یک کس مانده بود و انا لله و انا الیه راجعون ✦ مطالبه هم دارد و بدیوان بیوتات آن صوبه برای
ضبط احوال باید نوشت که بتقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور و گرفتگی هر قسم که میشود آید مبلغی پادشاهی
بگیرند و دیوان مرحوم را نمیدهند میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسران آن مغفور بعرض باید رسانید
بدیگری هم درین باب گفته ایم اما بگمان عنایت قبیله داری او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردیده یقین که بر

مرضیهٔ خود بدوستی و دوستی ظاهر نموده [illegible] مان الله خان هم برای این کار بدنیست متعین باید کرد و مراتب بعرض
رسانید که اضافه داده شود و یک [illegible] دیگر هم بخاطر است نسبت با دعبل سے آید **رقعه ۱۲۹** این کار یوسف خان
مقرر صد [illegible] هم خوبست سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست بران قدری هرچه منکشف
باشد عرض نماید برای [illegible] شخصی دیانت دار مطلوب [illegible] **رقعه ۱۳۰** مکرم خان رجه کار است
باوجود اشتیاق زیارت [illegible] شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانه بود
حج زیارت کردن خانه بود + اللهم ارزقنا خیرا **رقعه ۱۳۱** فرستاده فرزند زاده بهادر باید گرفت [illegible]
وکیل ایشان را گفت که [illegible] عرض نفرستاده باشند والسلام **رقعه ۱۳۲** مرشد قلیخان ضابط [illegible] خالی از تدین
هم نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمه که [illegible] فضل علیخان گذشت
آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان او باش تعین باید کرد [illegible] خان بهادر حمید چه طور است
این نامی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود + اما از انجا که ملک بی سیاست نمیماند و سیاست بی سیا
راست نمی آید بعضی جا با احکام موافق آنوقت بغلبه نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد + الحمد لله که نیت
خود بخیر است شاید که نگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث صحیح است و بحد تواتر رسیده **رقعه ۱۳۳** خواجه عبدالرحیم
رحلت کرد دیندار متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت
خوشم آمد گفتم خیلی خوشطرح است و جواب عرض کرد که نام این از طرح است پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در
سرکار والا هم سه چهار همین طرح و نام طیار سازند لنگر برداره نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز مختصر
و دلگر اشرف باشد و رقعه آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد یا بعنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر
هر یک عنایت کرده شود **رقعه ۱۳۴** خان جهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافلست و نفس
تا کجا بر غالب بر ایام صوبه داری دکن میخواست و چه دلگرمی در روی آن میکرد آری کار نفس بدتر از نیست **نظم**

کشتن این کار عقل و هوش نیست | شیر با آن نخره خرگوش نیست | عالمی را لقمه کرد و در کشید
معده اش بغیر دندان آهن مزید | دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست | کو بدریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز | کم نگردد سوزش این خلق سوز | سنگها و کافران سنگدل